



۲۰۱۷/۰۱/۲۲



سید هاشم سدید

تکمله باقی مانده های دلیل این تغییر چیست

(نوشته جناب بارز صاحب بهانه ای شد برای این مقاله)

۱- صحتمندی و نیکو حالی تان را همیشه از خدا می خواهم؛ حتی اگر مرا زیر بار سنگینی از پرسش های متواتر و پیچیده قرار بدهید. پرسش های داهیانه اندیشمندانی مانند شما، اگر جواب آنها از فهم من بلند هم باشند، حد اقل کاری که می کنند این است که انسان های مثل مرا به فکر وا می دارند، که خود کاری ست بس عظیم، بااهمیت، سازنده و ارزنده. به نظر من لذتی بزرگتر از همصحبت شدن با متفکرین و اندیشمندان واقعی در جهان وجود ندارد.

۲- توضیح این مطلب را نظر به برخی از نوشته های قبلی خویش لازم می دانم، گر چه در نوشته شما محترم چیزی در آن باره به صراحت نیامده است، که منتقدان واقعی، همان گونه که شما هم می دانید، هیچ گاه و هیچ چیزی را سیاه یا سفید نمی بینند. هیچ دین، مکتب، ایدئولوژی یا جهانبینی سرتاسر و به صورت مطلق درست یا نادرست نیست. ندیدن جنبه های مثبت و منفی مطالب گوناگون یک باور دینی - سیاسی - فلسفی و...، و نگفتن آن ها همان گونه که هستند، یا گفتن یک جنبه و مکتوم داشتن جنبه دیگر آن معمولاً نشان از تعصب، غرض یا خصومت شدید و بیمورد نسبت به آن مطلب دارد. چنین کاری، کار یک منتقد واقعی و انسان متعهد نیست. دین اسلام مجموعه ای است از قوانین و باورهای متکثر و مختلف زیر یک عنوان، یعنی اسلام. اسلام دینی ست (همینطور سائر ادیان، باورهای فلسفی، سیاسی، اجتماعی و...) متشکل از ده ها موضوع، نظیر خداشناسی، خلقت هستی، خلقت و مرتبت انسان، نظم جمعی و روابط و وحدت اجتماعی، بهداشت و تعلیم و تربیت، رفتار نیک و حفاظت با/از کودکان، ازدواج و طلاق، تجارت، سیاست، صلح و جنگ، بحث دوزخ و جنت، وجود موجودی به نام شیطان، رقابت خدا و شیطان، معاملات، عبادات، اخلاقیات، مسائل خانواده، رابطه و حقوق زن و مرد، حقوق کودک، حقوق مسلمانان و غیرمسلمانان در جامعه اسلامی، حکومت داری، قضاوت و... که متأسفانه با بسیاری از این مسائل حتی امروز برخورد عقلانی صورت نمی گیرد، چه رسد به هزار، هزار و دو صد سال قبل.

شاید من در برداشتی که از کلیسای آن زمان نموده ام اشتباه کرده باشم، ولی هر چه فکر می کنم قادر بدان نمی گردم که چیزی را که نشان از برخورد عقلانی کلیسا با قضایای یاد شده در بالا در آن وجود داشته باشد، در آن دوره کشف کنم. از شما محترم بسیار دوستانه توقع دارم که با ذکر یکی دو مثال از برخورد عقلانی کلیسا با مسائل یاد شده در آن عصر، مرا از اشتباهی که نموده ام بیرون کنید.

به فکر شما عزیز کلیسا کم و بیش یک هزار سال پیش با همه این مسائل عقلانی برخورد می کرد، ولی به فکر من اگر برخورد کلیسا با قضایای فوق مبتنی بر عقلانیت و آزادی و احترام به حقوق عموم مردم و بر بنیاد معرفت می بود، هیچ وقت آن همه وسائل وحشت انگیز شکنجه های ظالمانه، مانند "گاو برنجی"، "لوله تمساح"، "گهواره یهودا"، "له کننده سر" و... و انواع سلاخی هائی که در دوران قرون وسطی، به خصوص در دوران تفتیش عقاید رواج داشت و سوختاندن کم و بیش سی هزار زن به نام

ساحر و... به وجود نمی آمد و در تاریخ ثبت نمی شد. آیا وادار کردن گالیله به توبه، با آن که نظرش در مورد کروی بودن و حرکت زمین درست و صواب بود، از روی عقلانیت و معرفت به حقیقت بود؟ یا تکفیر کوپرنیکوس؟ و یا سوختاندن جوردانوبرونو ها و کارنسکوها و وانینی ها و خفه ساختن ده ها هزار انسان در آب و به دار کشیدن ها و... از روی خردمندی بود؟ یا اعتقاد به گناه کار بودن هر طفلی به خاطر گناه اولیه آدم قابل توجیهی عقلانی می باشد؟ یا فروختن جا در بهشت؟ یا راضی شدن خدا بعد از انجام هر کاری که قصد انجام آن را داشت (گویا او از نتیجه کارش قبل از پرداختن بدان با آن که "علیم" و "خبیر" است، هیچ آگاه نبود) و...؟

همه این وحشی گری ها ناشی از جهالت و از روی تعصب بود؛ چیزی که هم ابتدا و هم انتهای بلاهت و بی خبری و سفاهت و نادانی ارباب کلیسا را نشان می دهد.

عقلانیت و دانش امروزی ثابت نموده است که نه زمین مرکز هستی ست و نه انسان سبب اصلی پیدایش آن بوسیله خدا. مگر کلیسا به تاسی و تأیید نظر ارسطو و بطلمیوس، که مطابق به مزاق کلیسا بود، زمین را مرکز کائنات نمی خواند و انسان را سبب اصلی پیدایش تمام خلقت نمی نامید! کدام یک از این تصورات پایه عقلانی داشت و دارد؟

درست است که هیچ دینی با این همه مسائل (برخی تا همین اکنون) برخورد عقلانی نداشته است، اما درخصوص مسلمانان در آن دوره خاص این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت که با اندیشمندان و عقلاء با سعه صدر پیش می آمدند. خرد خانه ها و کتابخانه ها و مراکز تعلیمی و تحصیلی و علمی می ساختند و در پی توسعه آن ها بودند و علماء و دانشمندان و محققین و صاحبان حرف و فنون را حمایت می کردند. مأمون، خلیفه عباسی، یعنی بالاتر ترین مرجع دینی، براساس نوشته محمود ایوب از پوهنتون تمپل، اولین کسی بود که "نخستین موسسه ی آموزش عالی در جهان اسلام و غرب را بر پا کرد." زمانی که او به قدرت رسید، چیزی کم ۱۲ صد سال پیش، اروپا بنا بر صد ها نوشته از صد ها مؤرخ و محقق و دانشمند در تاریخ ترین دوران حیات خود، بیشتر به دلیل تشبثات کلیسا در امور زندگی جوامع اروپائی، قرار داشت. مأمون، خلاف آنچه در اروپا رواج داشت، به دانشمندان و اهل علم و کتاب و قلم ارج می گذاشت؛ مقام آن ها را بالا برد؛ مجلسی برای بحث و گفتگو در دربار برای آن ها تشکیل داد که خود نیز با علاقه فراوان در آن ها اشتراک می کرد؛ و همانطور که گفته شد با ساختن مراکز تعلیمی و تحصیلی و گردآوردن دانشمندان و تشکیل کتابخانه ها تا می توانست به ترویج علم و دانش پرداخت. خانم مانجی در جائی از کتاب یاد شده اش در باب مأمون نوشته می کند:

"باز می گردم به بغداد، تا این نکته را روشنتر کنم. مأمون - خلیفه قرن نهم - یاد تان هست؟ او به قرآنی از اسلام معتقد بود که اندیشه عقلانی را گرامی می داشت... از همه مهمتر، خداشناسی مأمون، بر اختیار همه انسان ها تاکید داشت. بسیار خوب. اما همین آدم دست به کار غریبی زد که هم مغایر اختیار بود و هم تفکر عقلانی: دستور داد همه ی مقام هایی که با قرآنت خودش از اسلام مخالفند، تفتیش عقیده بشوند. عده ای از مخالفان را به زندان انداخت و گروهی را هم داد تازیانه بزنند..." (فرق جامعه روحانیت بر سر اقتدار در اروپا با جامعه روحانیت بر سر اقتدار در سرزمین های اسلامی را باید به دقت ملاحظه کرد! در یکی مردم برای آن سوزانده می شوند که عقلانی فکر می کنند و در دیگری برای آن تعقیب می شوند و به زندان می روند و تازیانه می خورند و جان شان را از دست می دهند که حاضر نیستند با قضایا برخورد عقلانی داشته باشند. ببینید فاصله وسیع و غیر قابل باور میان دو نظر و دلیل دو برخورد را!!)

فرق دیگر این بود که کلیسا بین خدا و انسان با مطرح کردن پاپ فاصله ایجاد می نمود و اسلام، می کوشید این فاصله را با ایجاد ارتباط بین خدا و تک تک انسان ها از بین ببرد. فرق دیگر توصیه سخت کوشی در دین اسلام است، که با تأسف روحانیت منحن مورد حمایت شاهان، که از اوتوریتة خاصی در جوامع اسلامی برخوردار بودند، خلاف روحانیت مترقی که می گفت: **دینی که ضد عقل است، طرد کردنی است**، هیچ گاهی، نه در آن زمان و نه امروز، آن را جدی نگرفتند، زیرا با سخت کوشی و رشد فهم و دانش انسان ها، هم قبر روحانیت منحن کننده می شود و هم قبر حامیان کوچک و بزرگ و رنگارنگ آن ها.)

مأمون را همین دسته از روحانیون بالاخره با همدستی مردم بی خبر و بی سواد مجبور به تمکین در برابر خواسته های ارتجاعی خویش ساختند؛ تا این که در آخر های دوران حکومت وی همه اندیشه های سالم وی رو به سر و ته شدن گذاشت؛ و تا آن که جانشین او حکم کرد: "نرسید چطور؛ فقط بپذیرید!"، یعنی بر در اندیشه و خرد قفلی زدند که سوگمنده دیگر تا امروزه روز باز نشد!

همان گونه که یاد شد، نباید همه چیز را سیاه و سفید دید! در این طرف هم تشدد و نابردباری و صحنه های خونباری وجود داشته است، اما با همه درد ها و دریغ ها برای کم و بیش پنج صد سال رگه های از مدارا و دانش پروری و تفکر عقلانی در این جا به مراتب نسبت به اروپای آن دوران مشاهده می شود؛ که خود اروپائیان نیز، البته آن هائی که دارای انصاف اند و از روی مسؤلیت در برابر حقیقت و علم مجبور به گفتن واقعیت ها هستند، به برتری فکری و برتری تمدن و فرهنگ مسلمانان و سهل گیری، نسبت به آنچه در اروپا دیده می شد، اعتراف کرده و اعتراف می کنند. یکی از این اندیشمندان باوجدان و مسؤل و واقعگرا و منصف پروفیسور خانم زیگرید هونکه است که جناب مایار صاحب از وی در نوشته زیبای شان یاد نموده و برشی از نظریات شان را نقل فرموده اند.

در اینجا به نظریات چند اندیشمند مشهور دیگر غرب، به شکل نمونه، علاوه بر آنچه در بخش های اول و دوم مقاله "دلیل این تغییر چیست" و علاوه بر آنچه در نوشته روشنگرانه جناب مایار صاحب آمده است، برای متبلور ساختن این حقیقت که مسلمانان آن زمان نسبت به غربیان در جایگاه تمدنی - فرهنگی بهتری قرار داشتند، با استفاده از محدود کتاب های دست داشته و مقالات متعددی که در اینترنت موجود اند، می پردازم:

- آقای سیدو مؤرخ فرانسوی می نویسد: "مسلمان ها از حیث اخلاق، علوم و فنون بر مسیحیان مزیت داشته و به مراتب از آنها بالاتر بودند و از تمیزات آنها نسبت به اقوام دیگر، که در واقع جزء مفاخر آنها باید شمرد، یکی محترم شمردن نوع انسانی بوده است". (از کتاب تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، فیلسوف جامعه شناس و مؤرخ فرانسوی.) در جای دیگری (مقاله ای در اینترنت) از قول آقای سیدو نوشته می کنند که: "پیشرفت کنونی اروپا مرهون علمی ست که اسلام در سراسر شرق و غرب منتشر ساخت و به راستی باید اعتراف کرد که مسلمانان استادان اولیه ملت های اروپائی بوده اند."
- خود گوستاو لوبون در مورد مسلمانان و اروپائیان به این باور بود که: "احساس رقیب و بندگی در مردم اروپا آنها را حاضر به اطاعت هر فاتح و کشور کشایی کرده بود و مردم از وضعیت بی توجهی حاکمان مستبد به رعایا و نفاق و اختلافات درونی به تنگ آمده بودند و از این جهت فضا برای جذب تمدن جدید [اسلامی] کاملاً آماده بوده..." در جایی دیگر همین شخص نوشته می کند: "آنچه که در کتاب های شیمی می نویسند که لاوازیه به وجود آورنده این علم است درست نیست. اگر لابراتوار های هزار سال پیش مسلمانان و اکتشاف های مهم آنها در این علم نمی بود، هیچ وقت لاوازیه نمی توانست {در این علم} قدمی به جلو بگذارد."
- دکتر ویل دورانت که تقریباً تمام عمر خویش را وقف نوشتن کتاب ۱۱ جلدی تاریخ تمدن نمود، در این باره با آقای گوستاو لوبون هم عقیده است. آقای دورانت در خصوص پیدایش علم کیمیا به این نظر است که **کیمیا به عنوان یک علم، تقریباً از ابتکارات مسلمانان است.**
- پروفیسور زیگرید هونکه آلمانی، زنی که سال ها بعد از جدا شدن از شوهرش که یکی از مأموران بلند پایه سازمان مخوف اس. اس. بود، در شهری به نام "تانگر" در مراکشی دوران سال های ۱۹۴۲ زندگی می کرد و حکومت مصر نیز از کارکردهای او در رابطه با دین و تاریخ اسلام تقدیر کرده است، در جایی از کتاب "فرهنگ اسلام در اروپا" نوشته میکند: "ابتکارات مسلمان ها؛ هم چون اختراع چاپ، اسطرلاب، قطب نما، کشف فرمول باروت، کشف گردش خون، صنعت کاغذ سازی، صنعت کاشی سازی و ده ها ابتکار دیگر نشانگر عشق آنان به آموختن علم و فنون است."
- پروفیسور آن ماری شیمل آلمانی، زن اسلام شناس و شرق شناس در رابطه با دین اروپائیان نسبت به اسلام میگوید: "تصویری که اروپای قرون وسطی از اسلام و پیامبر آن، محمد، در ذهن دارند، حقیقتاً مخدوش و تحریف شده است."

• ولیام مونتگری وات، بزرگترین مفسر غیر اسلامی اسلام در غرب، استاد زبان عربی و مطالعات اسلامی، به صراحت می گوید: "هنگامی که انسان تمام جنبه های درگیری اسلام و مسیحیت در قرون وسطی را در نظر بگیرد روشن خواهد شد که تأثیر اسلام برای جامعه مسیحیت بیش از آن است که شناسایی شود. اسلام نه تنها در تولیدات مادی و اختراعات تکنولوژی اروپا شریک است و نه تنها اروپا را از نظر عقلانی در زمینه های علم و فلسفه برانگیخت، بلکه اروپا را واداشت تا تصویر جدیدی از خود به وجود آورد." وی در جای دیگری می نویسد: "ما باید به مدیون بودن عمیق خودمان به اسلام و عرب اعتراف کنیم. (مقاله تمدن اسلام و غرب، اسمر جعفری، ص ۲۰). همین نویسنده قبل از این مطلب، در صفحه ۱۸ مطلبی دارد به این مضمون: "الف) جنگ های صلیبی: امپراتوری روم به تحریک کلیسا ها از سال ۴۸۹ هجری حمله گسترده ای را به غرب دنیای اسلام آغاز کرد (سوریه، فلسطین و ترکیه). این جنگ ها به قصد فتح بیت المقدس آغاز شد و تا سال ۶۶۸ ادامه یافت (طی دو قرن)، که در این دو قرن هشت جنگ طولانی بین آنها درگرفت. این جنگ ها آثار تخریبی بسیار زیادی در ممالک مسلمان بوجود آورد، ولی از آنسو به خاطر حشر و نشر موقت مسیحیان با مسلمانان و اقامت آنها طی این جنگ ها در سرزمین های اسلامی اروپاییان قرون وسطا را برای ورود به دوره جدیدی از تمدن آماده کرد و موجب پیشرفت علمی - صنعتی و فرهنگی آنها شد و بدون اینکه خود توجه داشته باشند آداب و فرهنگ مسلمانان را با خود به غرب بردند. فرهنگ توجه به زندگی در دنیا و استفاده از زیبایی ها و نعمت های آن برای قرون وسطایی ها فرهنگ نو و جدید بود که منشأ تحولات زیادی در غرب گردید. حتی اروپاییان در آغاز پیشرفت تمدن جدید خود برای فروش کالا های خود از مارک های نقلی، که نشان دهنده تولید کالا در جهان اسلام بود استفاده می کردند، به گونه ای که صلیب هایی با نشان "الله" در آن دوره دیده می شود که فروشندگان سعی داشته اند به خریداران بقبولانند که این جنس از سرزمین های اسلامی آمده است."

ادامه دارد